

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Arts & Music

هنر و موسیقی

بیستون

۱۳ دسمبر ۲۰۱۱

چرائی رامشگرانه و واویلائی ناقدانه

نمیدانم بحثم را چگونه بیاغازم که لطمه ای بر نقد شیوا و عصیان غم آلود و پرشکوه (سلیم طاهری) سایه نیندازد . چرا که هم سخت همنوای این نوشته ام و هم نیک می دانم هرچه گفته ، به جاست و راستین . چیزی که مرا خدشه خدشه میخراشد و روحم را می آزارد نا کارائی گفته هائی از این دست اند، که در سرزمین محو و غبار آلود من و طاهری راه گم کرده و اشباح در رفتار و گشتار کنونی حتی اندیشیدن از این دست را کفر آزمودنی و ارتداد سوزاندنی می خوانند . فریادی که از نغمه گیتار خارا بگوید چنان با وهم و گوش انسان ها و جنبنده های افغان زمین نا آشنا و نا مأنوس است که توبه نغوذ بالله به آخر الزمانی پیغمبر شک کنی . حتما جناب طاهری اندک به من حق خواهند داد ، اگر بنویسم کو مردی که این ناله را حتی در چاهی که در حوزه ملکیت سرزمین مشتبسته افغانستان باشد ، ندا در دهد.

من که می خوانم و یا بهتر بگویم خواندن بلام و هم دسترسی به اینترنت دارم با هزاران مشقت و معطلی البته که این نوشته را می بلعم و اما می ماند بحث این که با که هماهنگش کنم ؟ با که ها بربحثش نشینم و باب گفتمانی را از این دست شاید به رسانه ها بکشم تا اگر سوسوئی از این جا و آن جا به چشم آمد کنارش گرد آنیم و دق دل خالی کنیم . متأسفانه در افغانستان طلایه دار گردنفرای هائی از این دست گویا روزنامه هشت صبح است که آن هم یگراست با انحنای بی کمران پشت پرده اش نتوانسته صداقت پیام مرگ خارا و یا چه گوارا را به لااقل نیمه ای خواننده ولی در بند افغانستان تفهیم کند.

قرائت وارونه چنبره زدگان قدرت که با یک دست قلم می زنند و نام های بلند را سبک و سنگین می کنند و با دست دیگر زیر سند های رنگ و وارنگ مهر صحه می گذارند ، حتی بر عصیان پاک این انقلابی ها نیز رنگ غش و زنگار ناخوش فرو افکنده.

چنین است سرنوشت غم انگیز نام های پاک و بایستگی شناسائی شان در میهن ما ولی از دهن های گل و گشاد که با لبخند زهرگین تزویر در هم آمیخته و حال می آیم بر نوشته سیاه سنگ که در عنوانش فکر کردم از گیتار نوازی که داور برنامه ستاره افغان شبکه طلوع است و رامشگرش اسم هنری است ، سخن رفته چه کنیم که فکر هرکس به

قدر همت اوست و گرسنه در پاسخش که بایست دو را با دو جمع ببندد نمی تواند نگوید چهارتا نان .
من به صدای قاسمی که ترنگ خوش و صاف دارد و در هر زمانه با مقتضای کم زیانیش سرودی شنونده بغضی ندارم چه بسراید که (نازک پری غنچه شدی / پندک بودی غنچه شدی) یا به عنوان نوجوان جازبست (چشم من به راه تو در انتظار است) و نه هم با جد شاید نابکارش که باری شنیده ام گردانی غیرت افغانیم را زمزمه کرده بود .
می ماند که رسالت هنرمند در جامعه ما تا کجاست و این ناکجائی را کدامین زبان خواهد گفت و کدامین حنجره فریاد خواهد کرد.

اگر قاسمی در رثای کسی که خون ریخته در ریخته شرم بادش سزاوار است و اگر گاهی خواسته فریاد های پراکنده کوهپایه ها و دشت های افغانستان را نت بندی کند و سرو سامان دهد ، باید گفت نوش باد و الا نه این که با خامه سیاه سنگ چنان عاجی برایش بتراشد و بر تارکش نشانده که گوئیا سرود رهائی را از زیر ریش و پشم کابل نشینان سر داده ؟؟ معلوم است که نکرده و نباید چنین به اکرام و تکریمش کمر بست مگر این که با خیمه شب بازی معمول روشنفکری افغانستان یک سخنور و چند واه واه گو که بیشتر شکل دیالوگ دارد به تأیید یگدیگر پرداخت .

حالا محترم طاهری عزیز ، چه کنیم ما و چه کنم من و چه خواهید کرد شما ؟؟

من که سخت می ترسم و پشت هزاران نام من در آوردی پنهانم ، از بخت بد شما را هم نمی شناسم چون من از همان گرسنگانی استم که به غیر از جواب چهار تا نان هیچ دیگر را بلد نیست و اما نمی توانم در عمق دل به شما و حرف هایتان احترام نگذارم و اما فکر می کنید احترام گذاشتن کافیهست ؟ من از شما می خواهم بخوانم که این نوشتن شما کافیهست؟ این دق دل گفتن من کافیهست ؟ مردم صدائی را می شنوند که به گوششان می رسد صدای من و شما که مادون صوت است برای کابلیان و مشیت بسته جغرافیائی من هرچند که نعره ماورای تعصب آن روشنائی هزاران هزار قلب فروزان دانکو (یکی از قهرمان های ماکسیم گورکی) در خود دارد ، مردم به دنبال کسی می روند که چاپ پایش را در روی زمین خود ببینند من که قدم می دزدم شما هم شاید که دورید ، پس چگونه شود که اگر پیامی داریم سری نیز باید فدا کنیم و یا شاید موافقید این را بنویسم

تو می باید خامش بگزینی

به جز دروغت اگر پیامی نتواند بودن

وگرت مجال آن است که نغمه ای برای آزادی سر کنی

فریادی در افکن و

جاننت را به تمامی پشتوانه آن پرتاب کن

می دانم که شما را دروغی در کار نیست ولی بیائید ، معترف باشیم که یک جای کار می لنگد و این کشتی نشسته در گل با چلاقی چون من و شاید دوری چون شما ره به جایی نخواهد برد ، یا پشتوانه ای باشیم که گویا و شنیدنی برای مردمان و یا این که با صدای نانیوشا و گلوی که با نام و نشان تازه نامرئی اش کرده ایم ، خاموشی گزینیم و بگذاریم وقتی قاسمی هله نوروز را می خواند به تقاص زمانی که طالبان جشن گرفتنش را منع کرده بودند ، پای کوبی کنیم و در همان کوچه های که سنگفرش ها و خاکهایش خون خشکیده برادر و خواهر ماست به هوای چمن سبز و نوید زندگی و نمیرائی بهار را جشن بگیریم و خوشی کنیم.

چه عیب اگر جناب سیاه سنگ کمی بیشترک به وصفش بپردازد که شاید خودش نیات های دارد یا حق دوستی ، همکاری گذشته را با برخورداری توان لغزش در های گرانمایه زبان مادری من و شما را نیز مایه دارد
من و شما بهتر همان که در نداشتن خارا ها و چه ها و شاملو های خودی دریغ هایمان را داشته باشیم و با کاش

کاش گفتن ها مثل من نه به مهدی موعود دل بندم و نه هم به فریاد اهورائی و اما عرضه خودم را همان بدانم که وقتی کسی نیست ، پس دیگر نیست و مرا هم شاید نزید که با دیگران سر خشم چرا چرا گویی بجنبانم. من شعر قهار عاصی را دوست داشتم و اما وقتی در نماز جمعه فریاد آمیخته با ندانم کاری (برخیز و با امامت مردان را نماز کن) را سر داد نتوانستم نگویم ای لعنتی !! چون تازه شهرم ویرانه چکمه های الله و اکبر گویان کشته بود و باز چندی بعد که ویرانه تر و به تل خاک مبدل شد باز قهار عصیانی کرد که این بار ننگ را اندک شست و در خرابه های مطبعه دولتی سرائید و سرائید و بعدش هم شعر های دیگر گفت

طاهری عزیز !

حتی شاعران احساساتی سرزمین مان دستخوش خبط اند و خطا و تا آنجائی که من دیده ام یا دولتی اند یا انقلابی نیستند که به تعبیر من انقلابی بودن یعنی همانجا بودن و گفتن و شنودن برای خارا بودن باید نغمه سرداد و بعدش تا کشتار گاه رفت تا جاودانه شد در غیر آن همین شمایل دلفک وار من و نویسنده هائی از قماش سیاه سنگ و سراینده هائی از تبار قاسمی شاید اگر به همین هم دلخوش باشیم کم بدک نباشد

با عرض احترام و پوزش اگر احیاناً کلمه ای یا جمله ای شما را باب نیفتد